

گرفتاری های قائم مقام

در کرمان و یزد

-۱۶-

ممکن است این دلیل آورده شود که ازدیاد روزافزون جمعیت در ایران ، ایجاب می کند که راه و روشی غیر از طرق سنتی راه گشای زندگی ما باید بشود و این مطلب با مسأله قنات و جوی آب باریک آن منافات دارد ، باید تلمبه داشت و سد ساخت تا راه به دهی ببرد .
اتفاقاً حرف بنده هم همین است ، بنده هم از ازدیاد جمعیت می ترسم . شك نیست که انفجار جمعیت دیگر نمی گذارد ، آدمی آنقدر خوش بین باشد که مثل مولانا تصور کند « گاو خوش دهان » (۱) شکم مثل همیشه روز می چرد و شب می خوابد و فردا صبح دوباره صحرایش سبز شده است ، بلکه باید کنترل جمعیت را سخت در نظر داشت .

يك وقت مولانا می گفت ، حق نشاید گفت جز زیر لحاف ، این روزها کم کم این امکان هم از دست خواهد رفت زیرا دنیا از زیادتی جمعیت نگران شده و همه به فکر تنظیم خانواده افتاده اند تا به حدی که کار به آنجا رسیده که می خواهند شیهای جمعه هم سر زیر لحاف مردم بکنند ! البته همه شکست سیاست های کشاورزی را به گردن تورم جمعیت انداخته اند ، ولی در آماري که گرفته اند متوجه شده اند که این تنها فقرا و کشاورزان بی کار و بی زمین هستند که فرزندان زیاد دارند و بالنتیجه يك نظریه عجیب تازه بدست آمده که « دلیل افزایش بیش از حد جمعیت اینست که نتوانسته اند مسأله کشاورزی را حل کنند » ، یعنی اگر مردم ثروتی داشته باشند و نان بخورند نمیری ، خودشان عاقلانه تر در مورد جمعیت خانواده فکر می کنند . بگذریم از اینکه سوکارنو هیچوقت از کثرت افزایش تصاعدی جمعیت وحشت نداشت و این نظریه عجیب را اظهار کرده بود که « از زیاد شدن دهانهای باز نترسید ، زیرا هر دهانی که باز می شود ، دودست هم به همراهش به کار می افتند . او گول تکنولوژی را خورده بود که فکر میکرد جواب مشکلات کشاورزی را هم خواهد داد ، غافل از آنکه این دهانهای باز را بالاخره باید خوشه های گندم و برنج سیر کنند نه کارخانه های مونتاز و باطری سازی اتومبیل .

غافل نمایم که غافلگیری کشاورزی از غافلگیری موشکی خطرناکتر است .

تو خوش خفته در هودج کاروان زمام شتر در کف ساربان

تا آنروز که امریکا بمب و هواپیما به ویتنام کمک می کرد ، امکان پیروزی میرفت ، اما شکست از آنروز مسلم شد که امریکا ناچار شد در کنار مهمات جنگی ، برنج هم به سایگون برساند ! و راهی که در تاریخ آن ملت به « راه برنج » معروف بود ، تبدیل به « راه سرب » و موشک شد ، و در انبار برنج دنیا جز موشک ، موشی ، به نوا نرسید و این همان چیزی است

۱- يك جزیره سبز هست اندر جهان اندر گاوای است تنها خوش دهان...

رجوع شود به نای هفت بند ، ص ۲۵ .

که روسیه ، آن را به دعای شب از خدا خواسته است ، از آن روز بود که منجمان روزگار ، در آئینه غیب می دیدند که ویتنام برنج خیز با قوت برنج آمریکائی نتواند توانست در برابر ویت کنگ مقاومت کند .

جو تخم خرما فردات پایمال کنند وگر به سروری امروز نخل خرمائی
چه شده بیل و شخم را گذاشته و چکش و آچار را برداشته ایم ؟ و پشت سر هم ،
کارخانه های اتومبیل سازی رنو و هیلمن و رامبلر و فرد و بنز و ... مثل سواران بهارلو ،
نعل بندی کرده اند و دارند از گرد راه می رسند و توصیه کنان به ما مردم ماشین زده و تکنیک -
کشته آهن پوش ، هم زبان با مولانای طعنه زن می گویند ؛

نی شکر کوبید ، کار اینست و بس	جان برافشانید ، یار اینست و بس
یک ترش در شهر ما اکنون نماند	چونکه شیرین خسروان را بر نشانند
نقل بر نقل است و می بر می هلا	بر مناره رو ، بزنی بانگ صلا
چشم ها مغمور شد از سینه زار	گل شکوفه می کند بر شاخسار
چشم دولت سحر مطلق می کند	روح شد منصور انا الحق می زند
آتشی اندر دل خود بر فروز	دفع چشم بد ، سپندانی بسوز
تو به حال خویشتن می باش شاد	تا بیایی در جهان جان مراد
گر خری را می برد روبه ز سر	گو ببین ، تو خر میباش و غم مخور !

مردم عالم باید خیلی خوش باور باشند که روسیه با صدها پایگاه موشکی ، بعد از آنکه توانست در سال ۱۹۷۲ بیش از بیست میلیون تن گندم از امریکا و سایر ممالک عالم خریداری کند ، بعداً اجازه دهد که دنیا بی صلاحدید او یک شکم نان گندم سیر نوباوه کند .
به این دلیل است که من عقیده دارم ، به قول شاعران ، قبل از هر چیز باید فکر نان کنیم که خربزه آب است ، والبته نان هم در روستا حاصل میشود نه شهر ، یعنی به گمان بنده - هر چند البته ممکن است درست نباشد - باید کاری کرد که روستا باقی بماند و ده توسعه یابد و شهرها کوچک شود ، شاید بتوان لقمه نانی به همه مردم رساند .

وضع اقلیمی ما ایجاب می کند که هم سد داشته باشیم و هم تلمبه و هم قنات ، تلمبه چون بی مطالعه یا به میدان گذاشت ، قناتها را خشک کرد و خودش هم دارد به روز سیاه می افتد . اما سد ، البته کاری خارق العاده است و چاره گشای کشاورزی مملکت ، ولی تنها و آخرین راه نیست . ما باید هر قطره باران که از آسمان فرود می آید دنبال آن راه بیفتیم و ببینیم کجا میرود ، بعد آن را مهار کنیم ، و این کار را تنها قنات می تواند بکند ، نه تلمبه و نه سد .

مشکل چاه عمیق را که گفتیم و تکرار نمی کنیم ، سد و بند هم همه جا که نمیشود بست . فقط رودها و نهرهای بزرگ و دائم میتوانند سد داشته باشند . علاوه بر آن ، سد ، یک بودجه عظیم و کلان می طلبد که همیشه و در همه جا ممکن نیست پیش بیاید ، ما ، بعد از ساسانیان ، هزار و چهارصد سال تاریخ پشت سر گذاشته ایم و تنها در دوسه دوره کوتاه (مثل زمان عضدالدوله ، و شاه عباس) امکان بر ایمن فراهم شده است که چند سد بر روی رودها ببندیم .

علاوه بر آن ، سد - برخلاف قنات - دوران عمر کوتاهی دارد ، یعنی منتها صدسال فعال است و بقیه را از جیب می خورد ، بنابراین بعد از هر صد سال باید بر هر رودخانه سدی دیگر

با همان مخارج عظیم صد و صد و پنجاه میلیون دلاری بست ، و این در صورتی ممکن است که سدهای فعلی از عهد بازپرداخت مخارج فعلی خود بر آیند و برای صدسال دیگر چنین ذخیره‌ای هم برای ما بگذارند ، و اوضاع و احوال سیاسی صدسال دیگر هم مناسب باشد و تازه ، هنوز نیست مسلم که می‌شود یا نه ۱

يك وقت در شرع ما گفته میشد که دین اسلام هر صد سال يك بار محتاج يك «مجدد رأس مائه» است که میتوان آنرا رفوماتور خواند ، و وظیفه او این بود که قدرت تازه به دین اسلام بدهد. (۱) بنده گمان کنم در اجتماع ما ، در قرن‌های آینده ، این «مجدد» کسی است که نتواند هر صد سال يك سد بجای سدهای از کار افتاده دوباره ببندد ، که این کار تجدید حیات و رنسانس و دوباره سازی يك ملت است و از بازسازی شرع خیلی لازم تر و مهم تر .

من می‌دانم ، هم اکنون که مشغول نوشتن این سطور هستم ابرویاد و مه و خورشید و فلک در کارند تا دریاچه های سدها را از گل و لای پر کنند به طوری که سالانه حدود ۱۲ میلیون مترمکعب رسوب پشت سد محمدرضاشاه و بیش از ۷۸۰ هزار مترمکعب رسوب پشت سد فرحناز انباشته می‌شود .

۱ - در اصطلاح مذهبی ، یکی از اکابر دینی هر قرن را مجدد گویند که سر هر قرن آداب دین را طراوت و اهمیت تازه بدهد . حدیث شریف است که ، ان الله تعالی یبعث لهنه الامه علی رأس کل مائه من تجدد لها دینها . به همین دلیل خیلی ها خود را «موعود مائه» خوانده‌اند. چنانکه در قرن اول عمر عبدالعزیز ، در قرن دوم شافعی ، سوم احمد بن سریح ، چهارم ابوبکر باقلانی ، پنجم غزالی ، ششم فخر رازی و ... و هم چنین تا قرن سیزدهم که حاج میرزا محمد حسن شیرازی را میرزای مجدد گفتند (مجلسی ثانی و بهبهانی مجددان قرآن ۱۱ و ۱۲ بوده‌اند) . (از ریحانة الادب ج ۵ ص ۱۸۶) . جالبتر از همه اینها امیر محمد مظفر میبیدی است . او هم خود را الموعود بالمائة السابعة می‌دانست و در حالی که مشغول خواندن قرآن بود مخالفان را می‌کشت و دوباره به قرآن خواندن می‌نشست. (رجوع شود به شاه منصور تالیف نگارنده ، ص ۲۳) .

نکته دیگری که اتفاقاً به خاطر من رسید - و البته مورد اشاره آن اینجا نیست ، منتها نمیشود از موقعیت استفاده نکرد - اینست ، چند سال پیش ، دوستی فرهنگی (گویا از اراک، نام ایشان را فراموش کرده‌ام) از بنده پرسیده بودند که چه دلیل دارد که معمولاً در اجاره و واگذاری املاک، بیشتر قید ۹۹ ساله می‌شود و چرا نمی‌نویسند صدساله یا ۹۸ساله مطلبی بود که هر چه فکر کردم جائی موردی برای آن نیافتم و طبعاً جوابی هم ندادم. امروز به خاطر من گذشت که این نوع اجاره دادن ۹۹ ساله (مثل اجاره زمینهای مرحوم هدایت در دروس که به اجاره ۹۹ ساله به مردم داده شده است) شاید از جهت همین حدیث باشد که بعد از هر صدسالی ممکن است بسیاری از مبادی و عادات عمومی به وسیله «مجدد رأس مائه» تفسیر پذیرد، بدین دلیل اجاره را ۹۹ ساله می‌دهند که بعد از آن تابع مقررات جدید بشود. این احتمالی است و من دلیل دیگری بر آن نیافتم ، جز اینکه معمولاً چنین نوع اجاره‌ای در حکم يك واگذاری دائمی و مالکیت قطعی است و تنها کلاه شرعی ۹۹ ساله اجاره بر سر آن است ، و گر نه آینده را که دید؟ و کی از آن دنیا بازگشت که سر سوخته‌ای به ک. نش باشد؟

علاوه بر آن ، بستن هر سدی باید با مطالعات بسیار صورت گیرد ، وگرنه معلوم نیست که هر سدی بتواند بازده اقتصادی داشته باشد ، باید پیش از آنکه سد را بسازند کانالهای آنرا کنده باشند ، وگرنه اگر ده سال طول بکشد تا کانال آب برفومن یا کانال زاینده رود یا کانال دز، بعد از بستن سد، کنده شود، در واقع ده سال میلیاردها ثروت را راکد خوابانده ایم. محاسبه بازده اقتصادی سدها کار کوچکی نیست، هم امروز که دنیا از بستن سد عظیم اسوان دچار حیرت شده است ، گروهی از محققان و علمای اقتصاد درین فکر بوده اند که آیا بازده اقتصادی این سد به اندازه مخارج آن تواند بود یا نه ؟ (۱)

۱- من فیلم افتتاح سد اسوان را در پاریس در خانه دانشجویی یکی از کشورهای خارجی دیدم و بر این شاهکار عظیم بشری قرن بیستم مثل صدها تن دیگر آفرین گفتم. اما همین روزها یادداشتهای بعضی مهندسان را خواندم که نوشته بودند ، از وقتی جریان نیل ثابت شده ، یعنی دیگر جزر و مد ندارد، مشکل بزرگی که برای مصر پیش آمده اینست که دیگر گل ولای معروف نیل که محصول را بارور میکرد وجود ندارد ، و بالتبقیجه مصر احتیاج به کود شیمیائی پیدا کرده است ، و چون میدانیم برای تولید يك تن کود شیمیائی ، باید سه تن نفت مصرف کرد، متوجه میشویم که میلیونها دلار باید صرف خرید این ماده قیمتی کرد ، خصوصاً که نفت ازین پس کالائی گرانبها میشود ، و چاههای نفت ابوردیس هم در دست اسرائیل است. و مردم بزرگی چون انور سادات ، بعد از دادن دهها هزار کشته برس کانال سوئز ، تازه باید وزیر کشاورزی خود را به اکتاف عالم بفرستد و برای بدست آوردن يك تن کود شیمیائی مثل «ککه بر» های اصفهانی باید ده جا راست و کوتاه شود و بیل دراز کند شاید بتواند کاری را که نیل پر برکت میلیونها سال در هر سال دوبار مجاناً انجام میداد ، مصنوعاً به عهده بگیرد ! علاوه بر اینها ، سد اسوان هم مثل صدها سد دیگر لابد بعد از صد سال پر خواهد شد. آیا صد سال دیگر همه عوامل که برای بستن آن سد پدید آمد باز پدیدار خواهد شد ؟ باید عبدالناصری پیدا شود و چهار حلقه سیاست روسی و امریکا و فرانسه و انگلستان را بپسید و ثروت و تکنیک شوروی بی دریغ در دره نیل ریخته بشود ، و مسأله اسرائیلی هم در میان بوده باشد و تمام اعراب «اشد کفرأ و نفاقأ» متحد و هم پیمان بشوند ، تازه مسأله زمان و تکرار تاریخ باقی می ماند که به قول شاعر :

گیرم که فلك همدم و همراز آید ناسازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند ؟ این عمر گذشته از کجا باز آید !

بنابراین به قول رادیوی انقلابیون سایگون - وقتی که مردم را به قبضه کردن حکومت و سقوط شهر دعوت میکرد - «چنین فرصتی ، ممکن است ، هر هزار سال يك بار به دست آید». شاعر ما هم قرنهای پیش گفته بود ، به هر الفی ، الف قدی بر آید .

مقصود اینست که ما نباید تصور کنیم ملتی که هفت هشت هزار سال تمدن دارد، از تفکر درباره سد اسوان عاجز بوده است، اینها مردمی بودند که چهار هزار سال قبل، کوههایی از سنگ به اسم «هرم» در جیزه ساخته اند که ارتفاع یکی به اندازه يك عمارت چهل طبقه است (۱۳۰ متر) ، و قاعده آن حدود پنج هکتار (پنجاه هزار متر مربع) وسعت دارد - به اندازه يك

زیرا ، آنچه که مسلم است ، هم اکنون که مخلص این یادداشت‌ها را می‌نویسد ، دولت مصر بیش از يك میلیارد دلار وام به گردن دارد که همان دولت شوروی ، حتی برای يك ماه هم حاضر نشده است اقساط آن را به تأخیر بیندازد. واقفان آيا سد اسوان و تدبیر انورالسادات روستائی طبیعت بلند (۱) آن قدرت را دارد که این همه قرض را بدهد ، و چیزی هم برای مصر پس‌انداز کند که لااقل پس از صدسال دیگر دوباره بتواند چنین سدی بسازد؟ حالا بنده از مخارج نگاهداری سد ، و مبالغ عظیم خرید کود شیمیائی می‌گذرم که محمد زکی شافی وزیر

←

محلّه بزرگ شهر - و در آن دومیلیون و سیصد هزار قطعه سنگ به کار رفته که هر قطعه حدود دو و نیم تن (هشتصد من) وزن دارد و برای ساختن این هرم ، یکصد هزار مرد هر کدام بیست سال - اقل - کار کرده‌اند. خوب ، چنین مردمی اگر میخواستند همین سنگها را جلو رودخانه نیل می‌ریختند ، خودش می‌شد يك سد اسوان . لابد آنها هم حساب بالا آمدن ، یا به قول ناصر خسرو « وفای نیل » را - که هژده گز ارتفاع گیرد « داشته‌اند که این حالت را با اینکه سیلابی است ، جشن می‌گرفته‌اند .

علاوه بر اینها ، سد اسوان که برای مصر ارزان تمام نشده است. شاید ده برابر عایدات این سد باید خرج کرد تا جای « پای نرم تنان خزری » را - به قول بهار - از اطراف نیل پاک کرد ، مگر میشود کسی را که از سرمای چهل درجه زیر صفر پای نرم را در آبهای گرم شسته ، به جای خود بازگرداند ؟ به عقیده من ، صد تا سد اسوان هم به این ارزش ندارد که چارتا بیجه مصری در دهانه کانال به شنا بپردازند و ناگهان مین های خفته آنها را تکه پاره سازند (اخبار شنبه ۱۵ تیر ماه) . چه توان کرد ، روزی که انگلیسی ها و فرانسوی ها برای پاک سازی کانال دست بکار شدند (میشود به جای کانال ، کلمه فارسی « آب نای » را بکاربرد و گویا در کتابها هم آمده است) ، سلاح هائی را که در ۱۹۵۶ خودشان در حمله به مصر بکار برده بودند پیدا کردند ، امریکائی ها هم مین های خودشان را بی خطر کردند که اسرائیل بکار برده بود ، و روس ها هم سلاح هائی را یافتند که به هم پیمانان مصری خود تحویل داده بودند . باز همان قول دهاتیها را باید بکار ببریم که میگویند : صدمن گوشت آهو به يك چس تازی نمی‌ارزد !

۱ - محمد انورالسادات رئیس جمهور مصر هم خود از يك روستای کوچک واقع در دلتای نیل به دنیا آمده است. اینکه گفتم ، روستائی طبیعت بلند ، برای اینست که او ، روزگاری که در زندان بود ، زبان فارسی را یاد گرفت و عجیب است که با همین مختصر سواد فارسی ، در جلسه سوم مهر ماه کنفرانس اسلامی رباط يك شهر را که از سد اسوان باشکوه تر است بر خوانند در واقع به قول روستائیها ، « از خودمان خرید و به خودمان فروخت » !

او گفت : « من به عنوان عرب مسلمان ، مناعت طبع دارم و وقتی زبان فارسی را یاد می‌گرفتم ، این شعر را که زبان حال من است آموختم ،

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد »

اما او هم بالاخره فهمید که با شعر سعدی نمیشود جواب حواله های کرملین را داد. ناری ، حالا که صحبت به اینجا رسید دست از فضیلت روستا بردارم و بگویم که حتی همین پنج شش تن مصری معروف را که بنده بی اطلاع می‌شناسم هم از روستا بوده‌اند مثل دکتر طه

←

اقتصاد مصر گفته است بزودی باید يك میلیارد دلار دیگر هم وام کنیم. دولت های صاحب کود شیمیائی هم که شده اند مثل آن مالک معروف اردکانی (۱)، که برای به ثمر رسیدن انقلاب سبز، تا خودشان احتیاج دارند يك ذره کود به دیگری نخواهند داد.

خوشبختانه وضع رودخانه های ما و وضع خودمان غیر از مصر است، و از هر راه بوده ما توانسته ایم فی المثل در يك سال تنها از سد کرج ۱۹۴ میلیون مترمکعب و از سد لتیان ۸۱ میلیون مترمکعب آب به حلقوم تهرانیها فرو کنیم، ولی این راهم باید بدانیم که دو سال دیگر

←

حسین ناپینا (ابوالعلاء قرن ۲۰) که از روستای «عزبه» نزدیک شهرستان مغاغه از توابع مینا در جنوب قاهره برخاست، (مقدمه ایام خدی بوجم)، و توفیق الحکیم از قریه الدلتجات نزدیک دمنهور بود، و قلقشندی صاحب صبح الاعشی از ده قلقشندیه در سه فرسنگی قاهره، و «سبکی» مورخ منسوب به سبک قریه ای در مصر، وام کلثوم خواننده شهیر که گفته اند ارتعاشات صوتی او ۳۵ برابر يك انسانی معمولی بود نیز در یکی از دهات علیای نیل متولد شده بود و پندش روزی حدود ۳۰ تومان حقوق داشت در حالیکه ام کلثوم در اواخر عمر شیبی تا ۲۶۰ هزار تومان دستمزد میگرفت و خودش در حکم اهرام مصر و از عجایب سیمه بود.

۱- مملعی داشتیم در کرمان معروف به شیخ محمد باقر فنائی اردکانی، او درباره خصوصیات صرفه جوئی و اقتصاد و حسابگری مالکان یزدی و خصوصاً اردکانی میگفت که مردم اردکان درباره فلان مالک (نامش را فراموش کرده ام) میگفتند: فلانی آنقدر خسیس و در عین حال حسابگر است که وقتی به ده خود میرود، اگر جائی - جسارت است - قرار باشد ربیعی ازو خارج شود، دست خود را در پشت خود میگیرد و باد را ضبط میکند و سپس دست را می بندد و هم چنان میرود تا برسد به زمین خود، آنگاه در روی زمین خود، مشت بسته خود را باز می کند و باد را آزاد می سازد تا زمینش قوت بگیرد! از شوخی گذشته، مسأله کود در کشاورزی ما بسیار اهمیت دارد، از اصفهان و خربزه گرگاب و سیمک کرمان و شوخیهای مردمش می گذریم. در کوهستان ما زمینهایی هست عرصه و اعیانی، مالکان، زمین ها را به مالکیت زارعین و گوسفند داران می دهند که بنا و بنگاه روی آن بسازند، بشرط اینکه کود یا به قول مردم خود آنجا «زور» از مالک باشد و هر سال آخر پائیز الاغها را می فرستند و زورهای «باربند» و «طوبله» و «پروست» و «آغل» او را بار می کنند و می برند. اصولاً هر مالکی، پنج شش الاغ دارد که تابستانها محصول را با آنها به انبار می آورد، و زمستانها غیر از روزهایی که به هیزم می روند، معمولاً آنها را از بنگاهها «زور» بار کرده و به ده می برند و کشت و زرع و باغ را هم سررسی میکنند.

زارعین مخصوصاً توجه داشتند که چارپادارها خرها را خالی به ده نبرند و از هر کجا و به هر طریق هست کود برسانند که این کود از هر سوغاتی برای آنها گرانباتر بود. يك وقت، یکی از مالکان کوهستان به همراه يك نماینده اسبق، به قریه کوچکی رفتند که کلاس مدرسه را بازدید کنند. وقتی از الاغها پیاده شدند، زارع با کمال سادگی گفته بود اگر میدانستم که امروز تشریف می آورید، دوتا الاغ هم می فرستادم که «زور» همراه بیاورید و دست خالی نباشید!

همین تهران ۳۸۲ میلیون متر مکعب آب می‌خواهد. این آب را از کجا خواهند آورد؟ از سد لار و هراز یا چاه‌های عمیق؟ از هر راه باشد، عملاً لطمه‌ای است به کشاورزی و استقلال اقتصادی مملکت. وقتی همسر برنج‌کارمازندرانی از زن هم ولایتی خودش که به تهران آمده، می‌شنود که در تهران، آب لوله‌کشی و نان سنگک را دم‌خانه آدم می‌آورند! (۱) باید خیلی احق باشد که شب و روز در روستای خود کار کند و مانند تا پنج من برنج حاصل کند، و تازه غافل از آنست که اگر آن سد بسته شود قسمتی از آب شالیکار او را هم به لوله‌های گشاد تصفیه‌خانه تهران خواهد فرستاد.

به هر حال او گول روزی پنجاه تومان کارگری تهران را خواهد خورد و روستا را ترک خواهد گفت و به تهران خواهد آمد که یخچال و کولر مونتاز کند و در پنجره آهنی خواهد ساخت برای خانه آن دیگری که طبعاً باز از روستای دیگری به این شهر آمده است.

با این مقدمات من مطمئنم که سد جای چاه عمیق را نخواهد گرفت که همه جا نمی‌شود سد بست، و چاه عمیق هم جای قنات را نمی‌گیرد که متکی به نفت و گازوئیل و برق است، و دلیلی ندارد آبی را که خدا چنان خلق کرده که به پای خودش روی زمین می‌آید، به زور موتود بالا بیاوریم، بدین طریق گمان کم‌فضیلت قنات ثابت شد که هر چند مغلوک است، ولی وفادار است و سربزیر است و ملایم است، و بدون قار و قار و توب و تشر قرفها و سالها بما آب میدهد، چنانکه هزار سال بعد از تسلط عرب، کسی بر کارون نتوانست سد ببندد، ولی وزوان و خاور و شاهنجرین و زاخرد و تیتاوه هم چنان بی‌منت و بی‌کبر و ناز حاجب و دربان، هر قطره باران را که در خاک فرو رفت دوباره روی زمین به ما تحویل دادند.

تا اینجا بحث مادر باره ضررهای مادی عدم توجه به روستا و دهات بود، و چون امری واقع شده، باید پیش‌گیری برای ضررهای آینده کرد. چهارده سال پیش، نگارنده تحت‌عنوان «سوخته خرمن» (۲) ضمن اشاره به پنجاه فقره خرمنهای سوخته شده پیشنهاد کرده بودم که باید محصول کشاورزی بیمه شود، دو سال بعد تحت عنوان «تجدید مطلع» (۳) و ارائه دهها فقره خرمن سوزی زیر این بیت سعدی:

تو فارغی و عشقت باز بچه می‌نماید
تا خرمنت نسوزد احوال ما ندانی

عباراتی نوشتم که حیف است چند جمله را عیناً نقل نکنم تا نگویند که بی‌مقدمه به این حرفها پرداخته‌ام. آن روز من نوشتم: «... آنها که امروز تلمبه‌های ساخت خارج را مشغول آب‌کشی در دشت‌های ایران می‌بینند شاید اهمیت قنات را فراموش کنند، مخصوصاً که گاهی متخصصین و مهندسين کشاورزی نیز اظهار نظر کنند که حفر قنات دیگر صرفه ندارد... اما آنان که اندکی تعمق کرده باشند و حساب سرشان بشود می‌دانند که این لوله‌های باریک آب قنات که در دشتها جریان دارد، چه سرمایه بزرگی برای این مردم بوده است و خواهد بود.

۱- پانزده سال پیش، یعنی در سال ۱۳۴۱ بنده مقاله‌ای در خواندنیها (شماره ۵۹ سال ۲۲) نوشتم تحت عنوان «نان و آب تهران» و در آنجا نخستین اعلام خطر را برای آب و نان مملکت کردم که متأسفانه جواب مخلص را «سر بالا» دادند.

۲- خواندنیها، اول تیر ۱۳۴۲. ۳- همان مجله شماره ۸۰ سال ۲۵.

ما امروز به چاههای نفت خود می‌نازیم که میلیونها دلارعايد ما کرده است (۱) ، البته صحيح است ، ولی این عايدات - صرف نظر از بدبختی‌هایی که در برابر آن کشیده‌ایم - بیش از سی چهل سالی نیست که نصیب ما می‌شود ، و طبق برآوردهائی که شده شاید بیش از چهل پنجاه سال دیگر هم دوام نیاورد ، اما این قناتها اگر به اسامی آنها توجه کنیم ملتفت می‌شویم که بیشتر اینها از هزاران سال قبل یعنی از زمان ورود آریاها به ایران و شاید هم پیش از ورود آنها آبادان بوده و این رشته آب را نصیب مردم این مملکت میکرده است

قنات همیشه توجه می‌خواهد و درین سالها کمتر به این امر توجه شده ، کافی است که وقتی یکی یا چند تن از خرده مالکان از دادن مخارج «قناتی» کوتاه بیایند یا در مواقع حساس و خطرناک مثل سیل زدگی و «توتم کردن» یکباره آب قناتی خشک شود.

اینجاست که اهمیت بیمه بودن ملک روشن می‌شود ، قنات باید بیمه باشد که هر وقت آب آن افتاد فوراً با پرداخت پول «قناتی» آن آب باز آید مجدداً تأکید می‌کنم که دومین قدم مهم وزارت کشاورزی بعد از اصلاحات ارضی ، بیمه کردن قنات و تلمبه‌ها و محصول و میوه کشاورزان است ، و امیدوارم که دوسال دیگر مجبور نباشم همین مطلب را به عنوان یادآوری تجدید مطلع کنم

همین نکته را بنده در دوسال پیش ، وقتی که ملکه‌های زنیورعسل امریکائی را به ایران می‌آوردند و آنها را بیمه کرده بودند ، نیز در روزنامه اطلاعات هم توضیح دادم و گمان کنم دیگر موردی نباشد که بازگو شود ، زیرا چاههای عمیق کارخودشان را کرده‌اند و به قول ایرج کاری است گذشته است و سبوتی است شکسته است ، ما هم دیگر به قول همان دهاتیها ، بی‌جهت و «بیخودی روغن خودمان را در ریگ بیابان می‌ریزیم» .

تا اینجا صحبت از ضررهای مادی بآثرشدن روستاها بود ، زیانهای که هر چند خطرناک است ، اما شاید به صورتی جبران پذیر باشد ، یعنی این امکان هست که فی‌المثل اگر گوسفند سنگسری سر به بیابان نکذاشت ، گوشت استرالیا را وارد نکنیم ، و اگر گندم قندهاری کشت نشد ، نان امریکائی ممکن است برسد .

امان‌الله خان عامری در کرمان همیشه میگفت ، زمین بخرد که هرگز ضرر نمی‌کنید ، زیرا همه چیز را میشود از آمریکا وارد کرد جز زمین! بنده این حرف او را به صورت دیگری بازگو می‌کنم ، همه چیز را می‌شود از خارج وارد کرد ، جز شعر سعدی و جز کلام آسمانی حافظ و جز روحیه «ایرانی بودن» و وطن را دوست داشتن و با فرهنگ ایرانی بارآمدن . و اینها مرحلئی است که تنها در زیر همین آسمان و در گوشه و کنار همین مملکت و در کنار جویبار همین دهات هزارساله امکان پذیر است.

بنابر این در افول روستاها ، ضررهای معنوی و فرهنگی آن دیگر چیزی است که به حساب نمی‌توان آورد ، زیرا اگر هزارسال هم بگذرد ، دیگر آبادیهای جابجاشونده مکیته‌ها مجال است بتوانند کاری را انجام دهند که فی‌المثل قریه کوچک صباغیه در تربیت سید نعمت‌الله

۱- آن روزها من هنوز نمی‌توانستم رقمی بالاتر از میلیون بکار ببرم ، اما ما می‌دانیم

که سال پیش عایدی نفت ما به بیست میلیاردر دلار رسید.

جزایری انجام داده است ، و ده هزار سال هم که بگذرد ، احترامی که مردم به مقبره همین سید در قریه « چایدر فیلی » قائل میشوند ، برای برج های مخابراتی سنتو قائل نخواهند شد ! زیرا اینها سر به باد هوا دارند، و آن ها میخ هزار ساله فرهنگ را در دل خاکها کوفته اند . بینوایی ما را ببین که ریشه درختهای هزار ساله تمدن نمای خود را از بن در آورده ایم و چشم امید به دست آوردهای « متل قو » یا « الکسازور » ایستگاه تقویت شماره ۵ و صفحه های رادار ستیخ کوهها و میله های آهنی مخابراتی سنتو دوخته ایم ، در حالتی که ببر و پلنگ و دد و دام ما در قفس آهنین باغ وحش است و بیابانمان « جنگل تیر تلگراف » . (۱) تیرها و دکل های آهنی که به اندازه يك درخت گز بیابانی هم ، همت ندارند که سایه برسریابانگرودی اندازند. و با آنان را که به « تجربه های صحرائی » دست میزنند از « براز » بی امان آفتاب در امان نگاهدارند (۲) . و از دولت سر مخابرات همین دکل ها ، کار به جایی رسید که به قول جمال الدین اصفهانی :

شد خاک ها بخیل و نرید ازو نبات شد شاخ ها عقیم و نریزد ازو ثمار

۱- این تعبیر از محمد زهری است ، شاعر نوپرداز اهل روستای عباس آباد شهسوار گوینده شعر « به گلگشت جوانان ... الخ » .

۲- این اصطلاح « تجربه های صحرائی » را من از نامه یکی از محققان عالی قدر دانشگاهی اقتباس کرده ام ، خانم فرشید افشار ، طی نامه ای تقدیر آمیز که به بنده مرقوم داشته اند این اصطلاح را بکار برده اند ، بی مناسبت نمی دانم چند سطر از نامه ایشان را نقل کنم :

« ... بعد العنوان ، مقاله جالب و ارزنده و مفید جنابعالی را در شماره اخیر یغما (اردی بهشت ۱۳۵۴) مطالعه کردم و مرا بر آن داشت که احساس سپاس و شغف خود را خدمتتان ابراز دارم . مقاله ای جالب که نه تنها سرشار از عرق میهنی ، غرور ملی و عاطفه يك انسان متمالی بود ، بلکه نوشته ای مستدل ، منطقی و جامع - که نظیر آن را شاید تاکنون نخوانده باشم به نظر آمد .

اینجانب خود از محققین با سابقه دانشگاه تهران - مؤسسه تحقیقات اقتصادی - می باشم ، و سالهاست که در زمینه اقتصاد و حقوق روستائی تحقیق کرده ، و تجربه های صحرائی نیز اندوخته ام ، و در گزارش های متعدد سهیم بوده ، دهات متعدد دیده ، و با مسائل ده از نزدیک آشنا هستم . این را بدان معنا می گویم که گمان برداشت عاطفی از مقاله جنابعالی را تعدیل کرده باشم .

مقاله آن جناب که از احاطه و علم کامل ، معلومات وسیع ، تجارب ارزشمند و دید عمیق و همه جانبه نأثر داشت ، گذشته از قلم سحر - که همیشه با آن آشنا هستم و از « راه ابریشم » مندرج در مجله تحقیقات اقتصادی ، به شهر « یرندگونه » تفکر و اندیشه نگارنده آن راه یافته ام - مرا آنقدر تهییج و ترغیب کرد که به همه کسان نزدیک و دور و آشنایان ، این شماره مجله یغما را توصیه می کنم ، و چندین نسخه « زیرا کسی » از آن برداشته و به این و آن داده ام امید است که قلم سحر شما - که از علم و دانش و تجربه و بینش پشوانه ای استوار ←

جالب اینست که چندی قبل ، سمیناری ، تحت عنوان « توسعه فرهنگ در روستاها » تشکیل شد و جمعی داخلی و خارجی نشستند و چاره جوئی کردند که چگونه فرهنگ را به روستا ببرند . من تعجب می کنم که کدام فرهنگ را می خواهند به روستا برسانند و چگونه برسانند . حقیقت اینست که اگر شعله کوتاه و آفتاب لب بام فرهنگی هم مانده باشد هنوز در همان روستاها و دهات است ، وگرنه شهرهای « سینما باره » ، « سمینار زده » ، ما چه سوغاتی دارند که به عنوان توسعه ، آن را به « رشناوند » یا « بی مرغ » گناباد ببرند و فی المثل زنان سوارکار و تیرانداز آن قریه را که ۱۳ روز تمام اول بهار را بر آن ده حاکم مطلق می شوند (۱) و بر مردان حکم می رانند ، با آن آشنا کنند ؟

جالب تر آنکه این سمینار « فرهنگ و روستا » به کمک سازمان فرهنگی بین المللی « یونسکو » ترتیب یافته بود ، سازمانی که هر خشت از میلیونها خشت ساختمان مرکزی آن در پاریس ، به پول مردمانی از اکناف عالم با فرهنگ های گوناگون ساخته شده است ، و خود سازمان نیز نه تنها از بی فرهنگ ترین سازمانهای عالم بشمار میرود ، بل هر گوشه و مجمع وابسته به آن - مثل خر دجال - هر موی آن سازی جداگانه و مستقل به خود می نوازد !
ما شنیده بودیم که « گوزهای بی نمک پراند اهل روستا » (۲) ولی نمیدانستم که این مرض به شهری ها هم سرایت کرده است !

بی خود نیست که آدمی درین روزگار گاهی مثل ایرج افشار می شود و نمیداند اصل کار سمینار است ، یا در واقع به تلفظ آلمانی - « زمین آر » است ، یعنی فوق العاده ای دارد که میشود با آن زمینی و ساختمانی خرید .

خود را به ما چنانکه نبودی نموده ای افسوس آن چنانکه نمودی نبوده ای
سازمانی که چیزی یکی دو تن از « دود چراغ خورده های سینه به حصیر مالیده » فرهنگ ایرانی در آن راه ندارند ، چه فرهنگی میخواهد به قریه باز خراسان بدهد که فردوسی پرور است ؟
از واعظ فاه تعطلی پند شنیدن چون قبله نما ساختن اهل فرنگ است
همان اسم « رهنک » یا « بشنه » و « آتش مرزه » و « ازدوغش » و « زشک » کافی است که بگوید « ماتمدن سیب زمینی » را نمی خواهیم . دهلی بدین عظیمی به گلیم درنگنجد .

← دارد - پیوسته بگردد ... باشد که این آثار ثمربخش ، جراحی فرا راه گردانندگان ، مدیران ، و مجریان برنامه های توسعه و عمران کشور شود . در پایان ، درود بی پایان من و خوانندگان این اثر ذی قیمت ، به طرز تفکر و طرز نگارش شما باد . با تقدیم احترام -
فرشید افشار ،

بنده برخلاف راه و رسم درویشی ، این نامه پر برکت را نقل کردم . زیرا صله ما اهل قلم همین حرفهاست که از هزار پیلوار زر و قافله ای نیل گرانبهاتر است ،
زر پیلوار از تو مقصود نیست که فیل تو چون فیل محمود نیست .
۱ - به گمان من این از بقایای عصر پرستش آناهیتاست . در این باب در جای دیگر صحبت کرده ام .
۲ - مصراع از سنائی غزنوی است . (پراند ، با تشدید راه)

مریگران اراك را - كه آدمی مثل ابراهيم دهگان تربيت کرده - با فرهنگ پسی -
كولائی چه كار ؟

بجای بردن فرهنگ به روستا ، اگر مرديد چیزی از فرهنگ قوم آنها را به شهرهای
«بی پدر و مادر» و از «زیربته جاز درآمده» باز آرید و آنها را از سرگردانی برهانید .
هنوز هم با وجود گوشتهای بی‌امان کسانی مثل مرحوم صحیحی قمصری ، و نویسندگان
چون انجوی شیرازی و ابوالقاسم فقیری ، نتوانسته ایم يك هزارم فرهنگ اصیل ایرانی را از
دهات خود جمع کنیم و در شهرها گرد آوریم ، آن وقت سمینار تشکیل میدهم كه فرهنگ را
به روستا ببریم ، آن هم به كمك سازمان فرهنگی یونسكو وابسته به ملل متحد .

می و از دست من ، در جام زرین حرام اندر حرام اندر حرام است

در بعضی از این روستاها ، مثل شهرستانه ، كه شهرستانی صاحب ملل و نحل را درخود
داشت ، روزانه پانصد طلبه اسب سوار از اطراف برای درك محضر شهرستانی به آنجا رو می-
آوردند (۱) و لابد اینها همان سوارانی بودند كه اولاد آنها بنام تركمن راه‌های خراسان‌دا
می‌یستند . حالا این سمینار اگر مرد است بیاید و فرهنگ را به این روستا ببرد .

ما ممكن است اسم آبادیها را برگردانیم و یا با حفر چاه عمیق آنها را بخشکانیم ، یا
در طرح جمع كردن آبادیها آنها را ادغام کنیم ، اما در هر حال ، این تاریخ و فرهنگ ماست
كه هرگز نام آن دهات و خرده شهرها را فراموش نخواهد كرد (۲) ، كه همیشه این اسم‌ها با
اسمهای مشهوری همراه خواهند بود و تا قرن‌ها ، باز مردم خواهند گفت : فاضل قاینی ، میرزا
محمد باقر خمینی ، سید ابو تراب خوانساری ، شیخ حبیب الله ذوالفقون منجم عراقی ، میرزا

۱ - خاوران ، تألیف ابوالفضل قاسمی درگزی ص ۱۹۲ .

۲- از كارهای عجیبی كه شده ، تغییر نام شهرها و آبادیهای است كه هر كدام بنیاد
چند هزاره دارند و من نمیدانم بهره ازین كار چه بوده ؟ فی‌المثل استاندهای کرمان كه
نتوانسته‌اند راه کرمان به خبیص را تسطیح کنند ، آمدند و اسم گوگ را به گلباف تبدیل
كردند و بر همین قیاس ترشیز كاشمر شد و تون به فردوس آمد و كهنوج را ایران شهر
خواندند و دزداب لباس عوض كرد و زاهدان شد و ده نو حبیص آباد كارش بالا گرفت و
نوشهر گردید و بابل از بارفروشی دست كشید و رامسر از سخت سری دست برداشت ، قمشه
را شهرضا خواندند و اورمیه را رضایه نامیدند .

دوشیزگان شهر ارومی گشاده موی تشریح عیب‌های شما موبمو کنند

قیدار اسرائیلی عابد و زاهد خدا بنده شد و خبیص ، اسم چند هزارساله حبیب ، شهاد
نام گرفت و از خیابان بدر آمد.

محمد ریشی میداندار کرمان میگفت ، حال كه اسم خبیص را به شهاد داده‌اند آیا
خرمای بیزوی آنها هم شیرین کرده‌اند یا نه ؟ و بنده برحرف این بازاری می‌افزایم كه شما
هرچه شهاد بگوئید ، اما فرهنگ ما ، میر شمس‌الدین خبیصی از علمای ریاضیات و نجوم
و وزیر و ندیم شاه طهماسب صفوی را از یاد نمی‌برد كه در منصب صدارت خود هم كپه عواید
شخصی خود را به طلاب و تنگدستان می‌بخشید .

ابوالحسن مشکینی ، شیخ مرتضی طالقانی ، سید حسین خمایی ، حاجی خمایی روحانی مشهور صدر مشروطه ، شیخ علی مرندی ، سید محمد مشکاة بیرجندی ، میرزا مهدی حکیم الهی قمشاهی ، ملا محمد باقر اصطهباناتی و میرزا آقای اصطهباناتی (هم ولایتی های آیت الله مجدداصطهباناتی و یا صابنائی المعروف به شیرازی) ، میرزا علی نابتعلی قهفرخی ، زرنوجی (صاحب آداب المتعلمین ، احتمالاً) ، ملا عبدالصاحب دوانی .

میخواهند فرهنگ اسلامی را به کجا بفرستند ، به مهرجرد یزد که آدمی مثل آیت الله شیخ عبد الکریم حایری تقدیم جامه ایران کرده ؟ یا به قریه «کهریز سرخ» لرستان که محمد علی حکیم الهی فریدنی دارانی (هم شهری متاخیخ فریدنی) شارح نصیده عینیة ابن سینا را پر و بال داد ؟ یا به قریه لکستان سلماس که دختری مثل نیم تاج خانم سلماسی را پرورید که در تاریخ ترین ایام آشتگی مملکت ما هم زبان باعموی خود میگفت ،

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند	باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگ تر	تا حل مشکلات به نیروی او کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمیشود	صدباراگر به ظاهر آن رنگ و رو کنند
شد پاره پرده عجم از غیرت شما	اینک بیاورید که زنها رفو کنند ...
	(بقیه دارد)

از کتاب طرفه ها

نوشته اقبال بنمائی

سروری را تدبیر باید

خواجه ظهیرالدین کرابی هفتمین امیر سرداران بود. او مردی بی تدبیر ، آسانگیر و راحت طلب بود و بیشتر اوقات خود را به کارهای بیهوده هدر می داد . روزی پهلوان حیدر قصاب که مردی با همت و غیرتمند بود دید که وی در جای حکومت شطرنج می باخت . آستینش را گرفت و گفت : حکومت و سروری کار مردان کوشنده و با تدبیر است نه تن پروران نالایق که جز آسایش طلبی و گذراندن وقت به باطل ، هنری ندارند . بر خیز به دکان من رو و قصابی کن تا من جای تو موافق عقل و عدل بر مردمان حکومت کنم .

بدین آسانی خواجه ظهیرالدین کرابی قصابی پیشه کرد و پهلوان حیدر قصاب مهتر سرداران شد .